

چندی پیش دوستی کتابی برایم فرستاد بنام «بهائیان و ایران آینده». اول فکر کردم جزوه ای تبلیغی است، بعد اما با تعجب دیدم که شامل برخی پیشنهادات معقول و قابل بحث درباره نوسازی ایران است. شگفتی دیگر آنکه در حین مطالعه میدیدم یک گروه مذهبی به این نتیجه رسیده است که ورای صحبت درباره خدا و پیغمبر به راه‌هایی برای آینده ایران بیندیشد و آنها را بدون هیاهو و با فروتنی ارائه کند. این کار بخصوص برای بهائیان شهادت‌مطلوب زیرا با این قدم خود را در بطن تحولات آینده کشور قرار داده، اگر این تحولات در جهت تحقق آرزوهایشان باشد با توجه و استقبال روبرو خواهند شد، اما اگر ایرانیان برای دیگر روند مسلماً کسی - حتی پیروان امروزشان - دیگر به حرفشان گوش نخواهند داد. برای من اصلاً مهم نیست که بهائیان چند نفرند و چه وزنه ای در رویدادهای آتی ایران خواهند داشت. بهائیت دین است فرقه است و یا مسلک. مهم اینست که گروهی ایرانی اند که بهترین آرزوهایشان را برای میهن مشترکمان به بیان آورده اند و با این کار قدمی مسئولانه برداشته اند که فکر میکنم اگر همه ایرانیان چه بصورت گروهی و چه بصورت فردی بردارند به نزدیکی و تبلور آرزوهای مشترکی منجر خواهد شد.

حتی اگر چنین هم نشود مگر قدم اول در سیر به سوی دموکراسی این نیست که مردم ایران را بدرستی بشناسیم و بدانیم در این کشور چه گروهبندی اجتماعی، قومی، مذهبی و مسلکی وجود دارند و خواسته هایشان کدامست. ما هنوز در ایران حتی یک حزب نداشته ایم که برآستی نماینده گروهی و یا قشری اجتماعی باشد. با توجه به این کمبود چه تصور واقعی از آینده ای دموکراتیک میتوان داشت؟ البته ادعا در این باره بسیار بوده هست. اما مثلاً از خود پرسیده ایم که حزب دمکرات کردستان و یا کومله تا چه حد خواسته های هموطنان کرد ما را نمایندگی کرده و میکنند؟ هر چه هست گروههای سیاسی قدیمی از انقلاب تا بحال در بسیاری مواضعشان تجدید نظر کرده اند، اما اگر از اعلامیه های چند سطره بگذریم برآستی نمیدانیم چه تصویری از ایران آینده دارند. منظورم برنامه های کذایی رونویسی شده «حزب برادر» نیست بلکه احساس و آرزویی است که ایرانی ترک و فارس و مسلمان و ارمنی را بهم پیوند میدهد.

همینستکه الان 28 سال از انقلاب گذشته و هنوز در انتظاریم و امروز فردا میکنیم که اگر بد جای بدتر را بگیرد بتوانیم نفسی بکشیم. 28 سال است درگیر دعوی جمهوری و مشروطیت هستیم. اگر ملایی دو کلمه حرف حساب زد قند تو دلمان آب میشود که بزودی به پای کشورهای پیشرفته خواهیم رسید. البته تجربیات تلخ تر از زهر گذشته از این جهت پیر و جوانمان را «جهاننیده» کرده است که دیگر مانند گذشته مجذوب افکار افراطی نشویم. چنانکه اگر امروز کسی سنگ دیکتاتوری پرولتاریا را به سینه بزند و یا از سلطنت مطلقه حمایت کند با سکوئی پرمعنی از سوی ما ایرانیان روبرو خواهد شد.

پس بگذاریم ذهنمان باز و همت مان بلند گردد. همانقدر که ایران را دوست داریم، برایش بهترین آرزوها را داشته باشیم و آنها را بصدای بلند اعلان کنیم. دعوی صد ساله تجدد و ارتجاع و مشروطه و مشروعه مگر به اینجا ختم نشده است که چون 99 درصد مردم ایران مسلمانند ناگزیر باید در قهقرا در جا بزنند و اگر خرافاتشان کمی کمتر و رفتارشان کمی متمدنانه تر باشد جای شکرش باقی است. آخر چند نسل دیگر باید «ما» که «آزاد اندیش» و «فرامذهبی» هستیم منتظر بمانیم تا مگر فرجی از غیب برسد. اگر واقعا به ارزش دگراندیشی و دموکراسی اجتماعی پی برده ایم باید چراغ برداریم و ببینیم آن یک در صد دیگر چه احساسی به ایران دارند و چه آرزویی. شاید از این رهگذر همدیگر را بیابیم و دریابیم.

درباره محتوای کتاب همینقدر بگویم که در واقع نقل قولهایی از پیشوایان بهائی درباره مسایل مختلف بویژه درباره ایران را به زبان امروزی بیان کرده است. با این تفاوت که حل مشکلات جامعه را در تغییر سیستم حکومتی نمی بیند (البته بدان نیز پرداخته است که همینجا اشاره خواهم کرد) بلکه بسیار عمیقتر، از سیستم آموزشی و تربیتی شروع میکند و به قانون جزا می پردازد، بدون آنکه بافت فرهنگی جامعه و هویت ملی ایرانی را سرسری بگیرد. لحنش نیز سرزنش و تحقیر بیسوادی و خرافات گرایی نیست و انتظار دارد که با اصلاح رفتار و کردار ایرانیان روابط اجتماعی و اقتصادی بهبود یابد و بر این «زیربنا»، روبنای تحول فرهنگی و سیاسی مستقر شود. از یک گروه مذهبی چیز دیگری هم نمیتوان انتظار داشت. اما جالب آنستکه پیشوایان بهائی در دوره قاجار که مردم ما در نکبتی قابل مقایسه با امروز بسر میبردند مسایلی را مطرح کرده اند که توگویی درباره جامعه امروزی صحبت میکنند. بدا بحال ما ایرانیان که چنین سرنوشتی داشته ایم.

یکی از دو مطلب مهم کتاب مسأله جدایی دین از حکومت است. فرض کنیم فردا حکومتی مدرن و دموکراتیک بر ایران حاکم شد. منطقاً اکثریت اعضای این حکومت، شیعه مذهب خواهند بود. حال پرسیدنی است که آیا چنین حکومتی میتواند «ارزشهای فقه شیعی» را چنانکه «آقایان» در این 28 سال حاکم کرده اند لغو نماید؟ مثلاً صیغه و سنگسار را ممنوع و یا مشروب فروشی ها را مجاز اعلام کند؟ راه حلی که بهائیان برای این مشکل پیشنهاد می کنند اینستکه اعضای حکومت تنها در اجرای قانون اساسی مسئولیت داشته باشند نه آنکه

برای اجرای عقاید دینی و مسلکی خود کوشش کنند. اینکه چنین چیزی در ایران ما قابل اجرا است جای بحث دارد.

مطلب دیگر به سیستم حکومتی مطلوب بهائیان برمیگردد. در کتاب مورد بحث در کشاکش امروزی میان جمهوریخواهان و مشروطه طلبان پیشنهاد جالبی مطرح شده است که تلفیقی از ایندو است. بدینصورت که همه نهاد های کشوری تا رئیس دولت انتخابی باشد و در کنار آن مجمعی از سرآمدان جامعه، شخصی را بعنوان پادشاه انتخاب کنند که معلوم نیست این سمت را مادام العمر خواهد داشت یا خیر. عنصر جدید در این پیشنهاد آنستکه پادشاه « و رای هرگونه مسئولیت سیاسی و اداری به طرح موازین اخلاقی و معنوی در حرکت اجتماعی و کوششهای علمی و هنری بپردازد » (1)

باید آرزو کرد که دیگر اقلیتهای مذهبی و مسلکی هم تصورات و آرزوهایشان را برای ایرانی که در آن احساس سرافرازی و همبستگی کنند اعلان دارند تا شاید درسی باشد برای گروههای سیاسی ما که از سیاست بازی دست بردارند و بروشنی و صراحت اهدافشان را بیان نمایند. اگر راه دیگری برای نیل به اتحاد ملی ایرانیان دارید بفرمایید این گوی و این میدان.

(1) ص 61، بهائیان و ایران آینده، ب. همایون، انتشارات پیام، بهار 1385.